

( بقیه از شماره گذشته ، ص ۳۵ )

بقلم: دکتر خیامپور

معلم زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات تبریز

## غلط مشهور

پژوهشگاه علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی  
(خ) غلط است فربنگی

۴ خاصیت - که بتخفیف صداد تلفظ میشود در اصل بتشدید آن است و در شعر فارسی نیز بتخفیف استعمال شده چنانکه امیر خسرو گوید:

خواب گر عبهر کند پس از چه معنی غنچه را  
فاژ دیآید مگر خاصیت عبهر گرفت .

و گاهی یاء آنرا نیز مخفف خوانند چنانکه کمال الدین اسمعیل گفته است:

شرمی بدار تا کمنت نام آدمی

کز آدمی شریفترین خاصیت حیا است

خبازی - ( گیاه معروف که بفارسی « پنیرك » و « پنیره » گویند ) بر وزن « صرافى » تلفظ میشود ولی در اصل « خبازی » است بضم خاء و الف مقصوره در آخر و در بای آن تشدید و تخفیف هر دو جایز است (۱) ختنه - که بر وزن « حمله » تلفظ میشود در اصل « ختن » بدون هاء است که مصدر « ختن » باشد از باب « ضرب » و « علم » . و « ختان » و « ختانت » مانند « کتاب » و « کتابت » نیز اسم مصدر آن است (۲) .

خجالت - بر وزن « تجارت » از مصادر ساختگی است و در زبان عربی بجای آن ( خجل ، بروزن ، فرح ، گویند (۳) ولی استعمال آن در نظم و نثر فارسی شایع است چنانکه سعدی گفته :  
 میان شهر ندیدی که چون دویدمت از پی  
 زهسی خجالت مردم چرا بسر ندویدم .

و همچنین نظامی گفته است :

آن شغل طلب ز روی گاه علاتانی و مطالعات فریبنکی

رتال جاگز نام کرده نباشد خجالت .

خجالت - نیز با اینکه در نظم و نثر فارسی شایع است چنانکه ناصر خسرو گوید :

(۱) « قاموس » ، « معیار اللفه » ، « المصباح المنیر » .

(۲) « اقرب الموارد » .

(۳) - مطرزی در « المغرب » گوید : « الخجالة من خطأ العامة والصواب الخجلة و الخجل » . بطرس بسطانی نیز در « محیط المحيط » عین عبارت مطرزی را ذکر کرده است .

گر بخواب اندر کسائی دیدی این دیبای من

سوده کردی شرم و خجالت مر کسائی را کما

و همچنین ظهیرالدین فارابی گوید:

در خجالت يك میوه زیبی برگی خویشم

نخل تو ظهیر از چه سبب بی ثمری داشت .

با اینحال در منابع عربی چیز کتاب « المغرب » و « محیط المحيط »

چنانکه در کلمه « خجالت » گذشت در جای دیگر بنظرم

نرسید . و گویا بطرس بستانی نیز در این باب از مطرزی پیروی

کرده است (۱) .

خجول - بر وزن « عجول » از کلمات مجعول است و در لغت بجای

آن « خجل » و در « خجلان » بر وزن « خشن » و « عطشان » ذکر

شده است (۲) .

﴿ خداوند تعالی - در این تعبیر اغلب آخر کلمه « خداوند » را بتوهم

اینکه موصوف است مکسور خوانند ولی صحیحتر آن است که ساکن

خوانده شود زیرا « تعالی » صفت نیست بلکه جمله معترضة است که برای تعظیم

آورده شده است .

و همچنین است « ایزد تعالی » و نظائر آن . خاقانی گوید :

عالم باقطاع آن او نزل بقا بر خوان او

فیض رضا بر جان او ایزد تعالی ریخته .

همو گوید :

(۱) - صاحب « بهار عجم » گوید: « خجالت بالتحریرك شرم و حیا و فارسیان بسکون

با لفظ کشیدن و بردن و داشتن و دادن و رسیدن استعمال نمایند » .

(۲) « اقرب الموارد »

دو مفتی اند که فتوای امر و نهی دهند

قضا و رای تو ملک ملک تعالی را

خراج - بر وزن « صراف » که بمعنی زیاد خرج کننده استعمال میشود در لغت  
معنی دیگری دارد (۱).

خرازی - بمعنی مهره فروش که بر وزن « صرافی » تلفظ میشود در اصل  
« خَرَزِي » بر وزن « قلمی » است که منسوب به « خرز » بمعنی مهره  
باشد . و « خراز » بر وزن « صراف » در لغت کسی را گویند که بجرفه  
« خرازت » یعنی مشکدوزی مشغول باشد: بنا بر این « خرازی » در فارسی  
باید بمعنی مشکدوزی باشد (۲).

خریت - بر وزن « حمیت » مصدر عربی است که از ماده فارسی  
ساخته اند .

خشگیت - نیز از قبیل « خریت » است یعنی مصدر عربی است که از کلمه  
فارسی ساخته اند .

خصلت - بمعنی خوی و عادت که بکسر فاء شیوع دارد در اصل بفتح آن  
است (۳).

خضاب - که اغلب بفتح خاء تلفظ کنند بکسر است (۴).

(۱) - گویند: «رجل خراج و لاج» یعنی کسی که بهر کاری اقدام میکند وزیرک  
و کارآگاه است (قاموس).

(۲) - « محیط المحيط » ، « اقیانوس » ، « السامی فی الاسامی » ( الباب  
الثامن ).

(۳) « محیط المحيط »

(۴) - در « قاموس » گویند: « الخضاب ککتاب ما یخضب به »  
و صاحب « لسان العرب » گویند: « و خضب الرجل شیهه بانحاء یخضبه و  
الخضاب الاسم » .

خفاء - بمعنی پنهانی که معمولاً بکسر تلفظ کنند بفتح است و «خفاء» بکسر و کلیم را گویند (۱).

خفاش - (شب پره) که اغلب بر وزن «صراف» تلفظ میشود بضم خاء است مانند «رمان» (۲).

خلاوملا - که هر دو را بر وزن «قلم» و بهمهزه آخر تلفظ کنند در اصل «خلاء» و «ملا» است یعنی «خلاء» بر وزن «سما» است که الف آن را حذف و با «ملا» هموزنش ساخته اند (۳).

خلاص - بمعنی رهاساختن بفتح است ولی اغلب بکسر استعمال کنند. و «خلاص» بکسر بمعنی زر و سیم خالص است (۴) چنانکه نظامی آنرا در این معنی بکار برده و گفته است.

تا دويدند از خزانه خاص

آوردند تقيدهای خلاص ،

در این کلمه چنانکه ما بلفظ افتاده و آنرا در معنی رهاساختن بکسر تلفظ کرده ایم عربی زبانان نیز بخطا رفته و آنرا در معنی خالص بفتح استعمال کرده اند (۵).

خلعت - بمعنی جامه ای که به عنوان جایزه دهند بکسر است (۶) ولی اغلب بفتح استعمال کنند.

(۱) «قاموس»، «اقیانوس».

(۲) «قاموس».

(۳) «محیط المحيط».

(۴) «اقرب الوارد».

(۵) حریری، «درة الفواص فی اوام الخواص» (قسطینیه، ۱۲۹۹)، ص ۵۱.

(۶) «قاموس».

خَل - بمعنی سر که که اغلب بکسر تلفظ میشود بفتح است و «خَل» بکسر بمعنی دوستی است (۱) .

خَلِل و فُجْرَج - که معمولاً بضم خاء و فاء تلفظ میشود در اصل بفتح خاء و ضم فاء است زیرا «خَل» جمع «خَلَّة» بمعنی سوراخ است که بفتح خاء میباشد و «فُجْرَج» جمع «فُجْرَجَة» است مانند «غُرْفَة» و «غُرْف» و «خَلَّة» بضم خاء در لغت بمعنی دوست و دوستی است (۲) .

خَلَوْتُ - بفتح خاء است (۳) ولی بعضیها بکسر تلفظ کنند .

خَلِيق - بروزن و شریف، در لغت کسی را گویند که دارای خلقت و آفرینش تامی باشد و از «خَلَق» بفتح خاء اشتقاق یافته است (۴) ولی معمولاً آنرا از «خَلَق» بضم خاء میگیرند و بمعنی «خوش خلق» بکار میبرند .

خَوَازِن - جمع عربی است که از کلمه ترکی «خان» ساخته شده است .

خَوَلِي - که از اسماء خاص عرب است بفتح خاء و سکون واو و یا بفتح هر دو است (۵) . ولی معمولاً چنانکه در میان روضه خرائنان معروف است آنرا «خَوَلِي» بضم خاء و سکون واو تلفظ کنند .

(۱) «قاموس» ، «محیط المحيط»

(۲) «النجد»

(۳) «محیط المحيط»

(۴) «قطر المحيط»

(۵) «انساب» سمرقانی ، «قاموس»

خیال - معمولا بکسر خاء تلفظ میشود ولی در اصل بفتح است (۱)  
 خیر - که در محاورات فارسی بجای «نه» استعمال میشود همان «خیر»  
 مقابل «شر» است که در جواب منفی تقولا بکار رفته است و  
 بنا بر این یاء آن که اغلب مکسور تلفظ میشود در اصل ساکن است.  
 محسن تأثیر گوید :

چو گویمش که بگیرم دل از تو گوید خیر

خداش خیر دهد آنکه خیر میگوید (۲)

خیری - ( گل همیشه بهار ) که معمولا بفتح خاء تلفظ میشود در اصل  
 بکسر است مانند «پیری» (۳). و بنا بگفته مؤلف کتاب  
 «الالفاظ الفارسیة المعربة» مغرب «خیرو» است بر وزن  
 «نیرو».

خیزران - که در عربی بزای مضموم است (۴) در فارسی بفتح زای  
 غلط نیست زیرا بنا بگفته مؤلف «الالفاظ الفارسیة المعربة» از کلمه  
 فارسی «خیزران» مغرب شده است و «خیزران» را در فرهنگهای فارسی بر وزن  
 «بیزبان» و «همزبان» و «همگنان» ضبط کرده اند (۵).

\*( ۵ ) \*

دارائیت - نیز مانند «خریت» و «خشکیت» مصدر عربی است که از کلمه  
 فارسی ساخته شده است.

(۱) «اقرب الموارد».

(۲) «بهار عجم».

(۳) «معیار اللمة» «برهان جامع».

(۴) صاحب «تاج العروس» گوید: «والعامه تفتح الزای».

(۵) «برهان جامع».

داوطلبین - جمع عربی است که از مفرد فارسی بسته شده است .  
و همچنین است « بازارسین » ( ۱ ) و « تازہ و آردین » و امثال  
آنها .

دخالت - از مصادر ساختگی است که بجای « مداخله » استعمال میشود .

دخیل - که معمولاً بمعنی « دندخل » و « مداخله کننده » استعمال میشود ( ۲ ) در  
لغت معانی دیگر دارد ( ۳ ) .

دماغ - ( بمعنی مفر سر ) که معمولاً بفتح تلفظ میشود در اصل  
بکسر است ( ۴ ) .

دمشق - ( شهر معروف ) بکسر دال و فتح میم است و میم را مکسور نیز میتوان  
خواند ( ۵ ) ولی اغلب بفتح دال و کسر میم خوانند .

دندانیه - در تعبیر « قصیده دندانیه رودکی » ( ۶ ) و امثال آن از غلطهای مشهور است  
مانند « بهاریه » و نظائر آن .

دهات - ( جمع « ده » ) کلمه فارسی است که بشکل عربی جمع بسته  
شده است . و همچنین است « باغات » و « کوهستانات » و « فرمایشات »  
و امثال آنها .

دهشت - بر وزن « عصمت » از مصدر های ساختگی است و در زبان عربی

( ۱ ) « نامه گیلان شهر » ، شماره ۶۶ ، ص ۱

( ۲ ) « دانشمندان آذربایجان » ، ص ۷۵ - مضر آخر

( ۳ ) رجوع شود به « اقرب الی الی » و « محیط الی محیط » .

( ۴ ) صاحب « بهار عجم » گوید : « دماغ در عربی بکسر و در فارسی بالفتح

مفر سر » .

( ۵ ) « قاموس »

( ۶ ) رجوع شود به « سبک شناسی » ، ج ۱ ، ص ۲۸۸



بجای آن «دهش» بر وزن «طلب» استعمال میشود (۱). ولی در شعر فارسی نیز آمده است چنانکه سعدی گوید:

بجائی که دهشت برند انیسا

تو عذر گنه را چه داری بیا .

«دوئیت» - نیز که بجای «دوئی» استعمال کنند می‌توانند «دارائیت» و نظائر آن از مصادر عربی است که از کلمه فارسی ساخته شده است.

دوران - بفتح دال و سهکون واو در اصل «دوران» بفتح هر دو است.

دیانت - که اغلب بفتح دال ناظم میشود بکسر آن است (۲).

« ( ذ ) »

ذبح - بمعنی سر بریدن که بکسر ذال تلفظ کنند بفتح آن است و «ذبح» بکسر بمعنی «مذبوح» و سر بریده است (۳).

ذرت - (بلال) که بتشدید راء و پیر وزن «مدت» تلفظ میشود بتخفیف راء است مانند «ثبة» که بر وزن «ثقة» است و در اصل «ذرو» و با «ذری» بضم اول و فتح نانی بوده است (۴).

ذکاء - بمعنی هوشمندی که بضم ذال تلفظ میشود (مانند «ذکاء الملك»

(۱) «محیط المحيط» .

(۲) «اقرب الموارد» .

(۳) ابن قتیبه ، «ادب الکاتب» (مصر ، ۱۳۴۶) ، ص ۲۲۹

(۴) «المصباح المنیر» .

و امثال آن ) و « ذکاء » بضم اسم خاص است برای آفتاب و بعلت علمیت و تأنیث غیر منصرف است (۱) .

۱ ذهاب - یعنی رفتن بفتح ذال است (۲) ولی اغلب بکسر تلفظ کنند مانند ذهاب و ایاب .

۲ دوزقه - ( شکل مخصوص هندسی ) در این کلمه لفظ « زقه » را اغلب

بذال نقطه دار نویسند ولی بزای باید نوشت . و « زقه » در لغت راه تنک و باریک را گویند (۳) .

ذوالفقار - که بکسر فاء تلفظ کنند بفتح آن است (۴) .

۳ ذی الحجة - که معمولا بفتح حاء تلفظ میشود بکسر آن است .

ولی در قاف « ذی القعدة » فتح و کسر هر دو جایز است (۵) .

(۱) « قاموس » ، « اقرب الموارد » .

(۲) « اقرب الموارد » .

(۳) « صحاح » ، « محیط المحيط » .

(۴) « اقرب الموارد » ، « محیط المحيط » .

(۵) « اقرب الموارد » ، « محیط المحيط » .

— غلطهای زیر را تصحیح فرمایند —

شماره	صفحه	سطر	
۱	۲۰	۲۴	بعد از کلمه « اورفون » عبارت « اسکی تورک یازیتلاری » اضافه خواهد شد
»	۲۴	۱۷	« امنی » « آمنی » خواهد بود .
۲	۱۹	۱۸	« تتلمذ و تلمذ هر دو را « غلط » ، « آنرا » صحیح .
۳	۴۱	۱۳	تلفح » تلفظ »
»	»	۲۸	المخاة » النخاة »
»	۴۳	۲۲	کاوله » کالولد »
»	۵۴	۱۷	لرا » ذیلرا »